

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

مقدمه دهم:

در این مقدمه دهم دو مطلب بیان می‌شود؛

مطلب اول... که باز این‌ها امور علمی نیستند، جعل اصطلاح و آشنایی با اصطلاحات و
امثال این‌ها است. فرموده‌اند به حسب اصطلاح آنچه که دلالت می‌کند بر احکام واقعی
نامش دلیل هست در السنه فقها و اصولیون. و آنچه که دلالت می‌کند بر احکام ظاهریه
نامش اصل است. مثلاً یک آیه مبارکه‌ای که حالا قدر متیقنش این است که دلالتش نص
باشد، احتمال خلاف در آن نباشد که علم وجدانی به حکم واقعی می‌آورد به این می‌گویم
دلیل.

و اگر در یک موردی شک در حکم واقعی کردیم که حلال است یا حرام به «کل شیء حلال
حتی تعلم أنه حرام بعینه» تمسک کردیم این مفاد این روایتی که گفت «کل شیء لک
حلال حتی تعلم أنه حرام بإذنه» که این مفاد این می‌شود دلیل بر حرمت در آن مورد. مثلاً
گوشت ارنب نمی‌دانیم حلال است یا حرام است، دلیلی بر حرمت پیدا نکردیم مشکوک
است حرمت و حلیته گفتیم «کل شیء لک حلال حتی تعلم أنه حرام بعینه» گفتیم حلال
است گوشت ارنب. خب این حرمت گوشت ارنب این حکم ظاهری است. دلیلش چیه؟
دلیل آن مفادی است که از آن روایتی که می‌گفت... مثلاً روایات عمار سبابلی که
می‌گفت «کل شیء لک حلال حتی تعلم أنه حرام بإذنه» آن مفاد می‌شود اصل. خود
روایت عمار می‌شود دلیل بر اصل. آن روایت عمار دلیل است، آن مفادی که از آن مفاد
حرمت ارنب را می‌فهمیم آن مفاد می‌شود اصل که مستند ما است.

خب این یک جعل اصطلاح است و الا به حسب لغت به هر دو می‌شود گفت دلیل. اما این
اصطلاح جعل شده که به آن بگویم اصل، به آن بگویم دلیل. این یک مطلب.

مطلب دوم این است که شیخ اعظم می‌فرماید وحید بهبهانی قدس سره آن دلیل را گاهی
مقید فرموده به یک قید اضافی، فرموده الدلیل الاجتهادی. و آن که دلالت می‌کند بر حکم
ظاهری آن را فرموده می‌گویم دلیل فقهاتی. پس دلیل و اصل اگر بی‌قید استعمال
بشود... دلیل مال کجاست؟ مال جایی است که اثبات واقع می‌کند، حکم واقعی را
می‌کند. اصل مال کجاست؟ مال جایی است که اثبات حکم ظاهری می‌کند. اما اگر
خواستیم دلیل را مقید به قید کنیم در هر دو جا دیگه استعمالش بلاشکال است، کلمه
دلیل اما با آن قید اضافی. دلیل بر حکم واقعی را اسمش را می‌گذاریم «الدلیل
الاجتهادی» و آن یکی را بگویم «الدلیل الفقهاتی» حالا این هم یک جعل اصطلاحی است

برای این که مخلوط با هم نشود این هم اصطلاح را هم جعل کردند، شیخ اعظم می‌فرماید اول کسی که این اصطلاح را جعل کرده وحید بهبهانی قدس سره هست. ولی بعضی از محشین رسائل فرمودند نه قبل از وحید بهبهانی مرحوم ملاصالح مازندرانی رضوان الله در شرح زبده شیخ بهایی ایشان این اصطلاح را جعل کرده. مرحوم وحید بهبهانی شیعه و شایعه و اشاعه. هم تبعیت فرموده، هم آن را تأیید فرموده هم باعث شهرت این مسأله و شیوع این مسأله و این اصطلاح بین اهل فن شده ایشان، ولی اصلش از آن مرحوم است که آن مرحوم البته در سلسله گمان می‌کنم آباء و اجداد ایشان باشد. مرحوم ملاصالح مازندرانی. وحید بهبهانی.

خب حالا علی ای حال این مهم نیست. حالا وجه این چیه؟ این وجه از این جهت خوب است که انسان در مقام استعمال هم به یک نکته‌ای توجه می‌کند هم این که برای این که فراموش نکند، قاطی نکند خوب است که انسان گاهی یک نکته‌ای باعث می‌شود که خلط نکند. یک وقتی ما در نماز لیلۃ الدفن اول آیه الکرسی است بعد انا انزلناه یا عکس آن، آدم هر از مدت ممکن است یادش برود. یک آقای خدا رحمت‌شان کند از دوستان مرحوم آقای ابوی به من فرمود آن که اول قرآن است رکعت اول نماز است، آن که آخر قرآن رکعت دوم و آخر نماز است. خب آیه الکرسی اول است، انا انزلنا آخر است. این دیگه باعث شد که ما هیچ وقت یادمان نرود که چه جوری است. خود این کد باعث می‌شود آدم فراموش نکند. حالا این جا هم این وجهی که در این مقام گفته شده این به درد این می‌خورد که انسان هم به آن نکته توجه داشته باشد، هم فراموشش نشود که کجا دلیل فقهاتی بگوید، کجا دلیل اجتهادی بگوید.

شیخ فقط اشاره فرموده، فرموده وجه این تسمیه مناسبتی است که مذکور است فی تعریف الفقه و الاجتهاد.

خب حالا توضیح مطلب این است که در کلمات بزرگان سلف ما برای اجتهاد دو تا تعریف داریم؛ یک تعریف این است که فرمودند:

هو استفراغ الوسع لتحصيل الظن بالحکم الشرعی.

این که انسان وسع خودش را، طاقت خودش را صرف کند برای تحصیل ظن به حکم شرعی. از این تعریف فرمودند می‌فهمیم این حکم شرعی که در این تعریف واقع شده این حکم ظاهری است نه حکم واقعی. چرا؟ برای خاطر این که حکم ظاهری که ظن به آن پیدا نمی‌شود، قطع به آن پیدا می‌شود. احکام ظاهریه را ما قطع به آن‌ها داریم. ولو این که طریق‌مان ظنی باشد، همان که از علامه مشهور است ظنیۃ الطريق لاینافی قطعیه الحکم. آن حکم ظاهری را یقین به آن داریم. یعنی ما الان یقین داریم و الا اگر یقین پیدا نکنیم همین طور در حیرت و در عدم امنیت هستیم. مثلاً دلیل پیدا نکردیم در وجوب و حرمت دلیلی بر حکم شرع پیدا نکردیم چه کنیم؟ ما یقین به برائت تا پیدا نکنیم امنیت پیدا نمی‌کنیم. پس در موارد حکم ظاهری ما یقین باید پیدا کنیم و الا مادامی که یقین پیدا نشده باشد به حکم ظاهری چی هستیم؟ مأمون نیستیم، دلهره داریم. بنابراین، این که گفته ظن به حکم شرعی این قرینه می‌شود بر این که مقصود از این حکم چیه؟ حکم واقعی است. چون حکم واقعی است که یظن به، البته گاهی هم یُعلم به، ولی آن هست که مورد مظنه واقع می‌شود اما احکام ظاهریه مورد علم واقع می‌شود. به این قرینه گفتند مقصود از این حکم که در تعریف اجتهاد ذکر شده حکم واقعی است. و در بعضی از تعاریف سلف مثلاً هدایة المسترشدين اصلاً تصریح فرموده. ایشان این جوری

تعریف را ذکر فرموده:

أَنَّهُ استِغْرَاقُ الْوَسْعِ وَ بَذْلُ الْجُهْدِ فِي تَحْصِيلِ الْأَحْكَامِ الْوَاقِعِيَّةِ.

کلمه ظن را نیاورده «الاحکام الواقعية» فرموده. که این از یک جهت هم بهتر است چون اولاً مظنه نیست، گاهی که ما علم پیدا می‌کنیم. مظنه گفتن شامل آن مواردی که ما علم پیدا می‌کنیم نمی‌شود. بعد هم دیگه حالا تصریح دارد به الاحکام الواقعية.

پس در تعریف اجتهاد آن حکمی که مأخوذ است حکم واقعی است. مجتهد هم بما أَنَّهُ مجتهدٌ طالب حکم واقعی است. و آن دنبال تحصیل حکم واقعی است. بنابراین مناسب با این تعریف و آن هدفی که مجتهد آن را دنبال می‌کند و کاری که انجام می‌دهد این است که دلیلی را که این شخص به آن استناد می‌کند نامش را بگذاریم چی؟ الدلیل الاجتهادی. پس بنابراین دلیلهایی که قائم می‌شود برای اثبات حکم واقعی نه حکم ظاهری این تناسب با تعریف و کار مجتهد این است که نام آن را بگذاریم الدلیل الاجتهادی.

سؤال: مجتهد با فقیه فرق دارد؟

جواب: حیثش کَأَنَّ فرق می‌کند. این حیثش، وحید بهبهانی در همان الفوائد الحائریه...

سؤال: حیثش هم اصطلاحی است....

جواب: بله، این‌ها همه بله. گفته مفتی، قاضی، والی، فقیه، مجتهد این‌ها عناوینی است که ما به کار می‌بریم.

سؤال: فعلاً اصطلاح رایج به اجتهاد به تعبیری که فرمودید نیست.

جواب: خب این حالا داریم می‌گوییم که این علت اصلی که این جور اصطلاحی جعل شده این تعریف‌های قدمایی و این تصویری است که در بین جاعلین این اصطلاح بوده. این بوده اما امروز این تعریف اجتهاد مقبول هست؟ نه. این تعریف فقه مقبول هست؟ ممکن است امروز بگوییم نه. اما سرّش را دارند می‌گویند که ...

سؤال: همین که فرمودید حکم ظاهری مقطوع است مثلاً استصحاب که می‌گوییم ...؟
ادله شرعیه صغرای اصالة الظهور در لاتنقض اليقين بالشك کجایش یقینی است؟

جواب: اگر این‌ها به یقین منتهی نشود که...

سؤال: ... آقای نائینی می‌گوید یک چیز می‌فهمم، آقای اصفهانی من یک چیز می‌فهمم، آقای خویی می‌گوید یک چیز می‌فهمم من هم می‌گویم علی القاعده دارد این را می‌گوید. یقین به معنای واقعی کلمه صد درصد می‌دانیم که یقین نمی‌آورد.

سؤال: ... به حجت..

جواب: حیثش قطعی است دیگه.

سؤال: نه ظهورش قطعی...؟

جواب: حکم ظاهری همان است که شما الان به آن استناد می‌کنید.

این وجه این که چرا به دلیل بر حکم واقعی بگوئیم دلیل اجتهادی. اما وجه این که چرا به دلیل به حکم ظاهری گفته می‌شود دلیل فقهی. آن جا هم وجهش این است که در تعریف فقه این جور گفتند:

هو العلم بالاحکام الشرعية الفرعية عن ادلتها التفصيلية.

خب این جا هم مقصود از این احکام چه احکامی است؟ به قرینه علم گفتند مقصود از این احکام احکام ظاهریه است. چون ما نسبت به احکام واقعی که علم پیدا نمی‌کنیم. راه ما به آن سد شده. به همین احکام ظاهریه علم پیدا می‌کنیم.

پس مقصود از این احکام، احکام چیه؟ ظاهریه است به قرینه علم.

سؤال: ...؟ ظاهری مقطوع است برای ما.

جواب: به عنوان حکم ظاهری؟ حالا یک مقداری صبر بفرمایید این حرف‌هایی که گفته شده من عرض بکنم.

پس این حکم ظاهری است. به قرینه علم آن چه که ما می‌توانیم علم به آن پیدا بکنیم احکام ظاهریه است. وقتی این طور شد پس باید بگوئیم که به این تناسب که فقیه آن چه که دنبالش هست و آن چه که برای او حاصل می‌شود احکام ظاهریه است. و خود تعریف فقه هم چیه؟ علم به احکام ظاهریه است. بنابراین با توجه به این تعریف و این که فقیه بما أنه فقیه که این تعریف بخواند بر او منطبق بشود این در صدد تحصیل احکام ظاهریه است. پس بنابراین ناسب که ما به آن مستندات و ادله‌ای که فقیه بما هو فقیه می‌خواهد در آن تمسک بکند بگوئیم که چی؟ دلیل فقهی و بر ادله احکام ظاهریه که مبتغای فقیه است و فقیه دنبالش دارد می‌رود و تعریف فقه بر آن منطبق می‌شود به ادله داله بر احکام ظاهریه بگوئیم دلیل فقهی.

پس دلیل فقهی یعنی مثلاً استصحاب، یعنی برائت. به این‌ها می‌گوئیم دلیل چی؟ دلیل فقهی. اما آیات و روایاتی که بر احکام واقعیه رهنمون می‌شوند، آن‌ها را اثبات می‌کنند به آن می‌گوئیم دلیل اجتهادی. فلذا است در هیچ مسأله‌ای نمی‌شود که نه دلیل فقهی باشد و نه دلیل اجتهادی باشد. اگر دلیل اجتهادی نبود قهراً نوبت دلیل فقهی خواهد رسید.

این اصطلاحی است که حالا قرار داده شده اما حالا این بیاناتی که در این جا بود، این بیانات تمام هست یا تمام نیست و آیا همین جور باید وجه را بگوئیم کما این که ببنوه اعظم. خب ممکن است که بعض مناقشات باشد و بشود این بیان را به نحو بهتری بیان بکنیم. مثلاً در همین تعریف فقه گفته شده است: «هو العلم بالاحکام الشرعية الفرعية عن ادلتها التفصيلية» گفتند به قرینه این علم باید بگوئیم این احکام احکام چیه؟ احکام ظاهریه است. خب مگر در فهم احکام واقعیه منسند است به طور کلی؟ بسیاری از احکام واقعیه ما به خاطر اجماع، به خاطر تواتر یا معنوی یا تواتر اجمالی که تواتر معنوی حالا کم دارد در فقه ولی تواتر اجمالی زیاد داریم، به خاطر ضرورت، بسیاری از احکام هست که این‌ها قطعی و مسلم و واضح است. قطع به آن پیدا کردیم. خب این‌ها جزو فقه است و فقیه هم دنبال به دست آوردن آن‌ها هست. بنابراین اگر بپذیریم این است که احکام ظاهریه متوفرتر است، آمارش بیشتر است اما ما احکام واقعیه‌ای هم که علم به آن پیدا می‌کنیم آن‌ها هم وجود دارد.

فلذا است که بعضی از بزرگان مثل محقق خویی قدس سره ولو در دراسات در دوره‌ای که دراسات تقریر شده از آن دوره مثل... معروف است بین آقایان فرمودند مراد از این احکام احکام ظاهریه هست اما در مصباح الاصول فرموده اعم است؛ در تعریف فقه، فرموده اعم است از واقعیه و ظاهریه.

خب ولی در عین حال با این که فرموده اعم است فرموده به این که آن دلیل‌هایی که این مذکور در تعریف فقه را اثبات می‌کند به آن می‌گویند دلیل فقهاتی. خب اگر وجهش این باشد که شما دارید بیان می‌کنید پس بنابراین باید دلیل فقهاتی شامل چی بشود؟ شامل امارات هم بشود. چون این مذکور است دیگه، شما می‌گویید اعم است. ببینید عبارت مصباح الاصول:

و مرادهم من الأحكام هو الأعم من الأحكام الظاهرية و الواقعية، بقربة ذكر لفظ العلم ضرورة أنَّ الأحكام الواقعية لا طريق إلى العلم بها غالباً، فناسب أن يُسمى الدليل الدال على الحكم الظاهري بالدليل الفقهاتي، لكونه مثبتاً للحكم المذكور في تعريف الفقه.

چون مثبت آن حکمی است که در تعریف فقه است پس باید به آن بگوییم که دلیل... مناسب است که اسمش را بگذاریم دلیل فقهاتی. خب آن که طبق فرمایش ما هم حکم ظاهری مذکور است، هم حکم واقعی مذکور است.

فلذا است که عرض کردیم بهتر این است که این جوری بگوییم که هم در دلیل اجتهادی، هم در دلیل فقهاتی بگوییم به خاطر این که آن که اکثر است، آن حکمی که اکثر است در هر یکی از دو تعریف و اکثر انطباقاً بر آن هست به تناسب آن، نه به تناسب خود حکم مذکور. به تناسب این که در دلیل فقهاتی آن که اکثر است علم به احکام ظاهریه است. در دلیل اجتهادی آن که اکثر است چیه؟ آن که اکثر است در آن جا ظن است.

سؤال: آن جا همه‌اش ظن است.

جواب: نه، می‌خواهیم بگوییم آن جا همه‌اش ظن نیست.

در دلیل اجتهادی همه‌اش ظن نیست. چرا؟ به خاطر این که درسته آن ظنی که در آن جا اخذ شده است «هو تحصیل الظن بالحکم الشرعی» حالا صرف‌نظر از آن عبارت مرحوم هدایة المسترشدين که اصلاً گفت «الاحکام الواقعية» حالا دیگه آن را نمی‌شود کاری کرد. اما این تعریف رایج که این هست که فرمودند اجتهاد استقراغ الوسع است لتحصيل الظن بالحکم الشرعی، گفتند از بابت این ظن باید بگوییم حتماً از این حکم شرعی احکام واقعیه مقصود است نه احکام ظاهریه مقصود است. ما این جا می‌خواهیم بگوییم به این که این جا هم اعم باید قرار بدهیم از احکام واقعیه و احکام ظاهریه.

به همان توضیح که بله نسبت به احکام واقعیه ما معمولاً آن که اکثر هست یقین به احکام واقعیه نداریم چون اخبار متواتره، محفوف به قرائن یا آیات مبارکه که این‌ها نص هم باشند که هم از نظر سند خیال‌مان راحت باشد، هم از نظر دلالت خیال‌مان راحت باشد، قطع برای ما بیاورد به خصوص احکام واقعی این وجود دارد، کم هم خیلی نیست اما نسبت به احکامی که در فقه هست یک کسر بسیار ذلیل و کمی است نسبت به آن. ولی آن که اکثر است همین است که ظن پیدا می‌کنیم، آن هم ظن نوعی نه ظن شخصی. ظن نوعی یعنی امارات و حججی که ظن نوعی می‌آورد آن‌ها وجود دارد بر احکام. اما آیا احکام ظاهریه هم واقعاً این چنینی است که ما قطع داریم به احکام ظاهریه که این‌ها ادعا

می‌کنند ما به احکام ظاهریه قطع داریم. به خود احکام ظاهریه قطع دارید؟ یا به جواز استناد به آن قطع دارید؟ یعنی مثلاً الان «کل شیء لک حلال» ما الان یقین داریم که حکم ظاهری خدای متعال این جا حلیت است، احتمال نمی‌دهیم احتیاط باشد؟ ما از کجا یقین داریم به این مسأله. بله یقین داریم به این که این الان حجت است. چون تا «ما بالعرض لاینتهی الی ما بالذات لایمکن الرکون الیه» کما این که نسبت به احکام واقعیه هم اگر همین جور... ما امارات که دلیل بر احکام واقعیه است خب آن جا دلیل حجیتش قطعی است اگر آن هم قطعی نبود که نمی‌توانستیم رکون به آن بکنیم. پس بنابراین هیچ فرقی بین برائت و حلیت و احتیاط که مستند است به ادله شرعیه با وجوب و حرمت و استحباب و طهارت و نجاست و سایر احکام تکلیفیه و وضعیه‌ای که ما از امارات به دست می‌آوریم، نسبت به خود آن‌ها تفاوتی نمی‌کند. که یقین به خیلی این‌ها نداریم. آن چه که ما یقین داریم به آن چیه؟ این است که این‌ها حجت است. پس ما به الیقین و القطع چیه؟ حجیت این‌ها است نه خود این‌ها. خود این‌ها مظنون هستند بالطن النوعی. چه فرقی است بین آن روایتی که مثلاً فرموده «إذا شککت بین الثلاث أو الاربع فإین علی الاربع» و روایت «رفع ما لایعلمون» که ما از آن برائت درآوریم. خب آن روایت که می‌گوید «إذا شککت بین الثلاث و الاربع فإین علی الاربع» یقین داریم الان بناء بر اربع، یقین داریم این حکم خدای متعال است یا نه چون این روایت معتبره دارد می‌گوید و به این روایت معتبره دلیل قطعی داریم بر حجیت این روایت معتبره سنداً و دلیل قطعی داریم بر حجیت این روایت معتبره ظهوراً، ضمّ دلیل حجیت سند به حجیت ظهور اگر بگوییم دو تا دلیل است، اگر هم بگوییم همان دلیل حجیت سند کافی است برای حجیت دلالت که بعضی می‌گویند مثل شهید صدر، علی ای حال دو تا است یا یکی است، آن یقین برای ما می‌آورد که ما می‌توانیم استناد به این روایت بکنیم و بگوییم حکم واقعی خدای متعال این است که «إذا شککت بین الثلاث و الاربع فإین علی الاربع» حالا این روایت «رفع ما لایعلمون» هم اگر سندش را تمام کردیم که سند «رفع ما لایعلمون» محل کلام و بحث طولی است که یأتی فی محله ان شاء الله، سند را تمام کردیم، این دلالت ظهور «رفع ما لایعلمون» را هم تمام کردیم خب این قرینه می‌شود و دلیل می‌شود بر چی؟ دلیل می‌شود بر برائت در شبهات حکمیه. این برائت را ما یقین به آن داریم. به خود این مدلول مثل مدلول آن جا که «فإین علی الاکثر» آن که این جا یقین به آن داریم باز حجیت این مفادی است که از «رفع ما لایعلمون» ما داریم استفاده می‌کنیم. مثل آن جا فرقی نمی‌کند. بنابراین این مطلب که بیان شده در حقیقت خلط بین آن مفاد در باب امارات و اصول و بین دلیل حجیتش هست. دلیل حجیت در هر دو باب قطعی است، یقینی است، و اما آن ممکن است معلوم باشد، ممکن است که مظنون به ظن نوعی باشد یا ظن شخصی باشد.

سؤال: اکثریت هم از بین رفت نهایت. برای این که بگوییم...؟

جواب: بله. این هم از بین می‌رود.

منتها عیب ندارد که این جوری بگوییم که روی آن تصویری که عده‌ای داشتند، منشأ را داریم می‌گوییم دیگه. آن بزرگان قدماتی ما که چنین تصویری داشتند براساس آن تصور آمدند گفتند خب دلیل‌هایی که بر احکام واقعیه است خوب است اسمش را بگذاریم دلیل اجتهادی. آن ادله‌ای که نه، اصول عملیه را دلالت می‌کند، اصل عملی را دلالت می‌کند در زمان شک به حکم واقعی است، به آن می‌گوییم دلیل فقهاتی. خب براساس این تصور آن‌ها درست است. اما این تصورات خودش تصورات خاطئه و این‌ها تمام نیست و حالا دیگه مطالب دیگری هم هست که این جا بیش از این لایستحق التطویل در این اصطلاح به

همین اندازه کفایت می‌کند. بعد در مقام بعد وارد می‌شویم که شنبه ان شاء الله.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.